محل فروش در تیمچه حاجب الدوله هر کس بخواهد

از آنجا طلب کند سنه ۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

اندرزگویان محافل انس و نصیحت پردازان مجالس قدس زبان
حمدسرائی برا بشکر شکر پروردگاری شیرین و لسان سپاس گذاری را
بالوان تمجید داداری رنگین میسنمایند که پارسایان پیشین ملکوتی
و صومعه نشینان دیرین جبروتی در ادای پذیرائی نمودش قاصر
و در ازای پیدایش جودش فاتر اند درود نامعدود و تحیت غیر
محدود بر ناصح اهالی آفرینش و واعظ اهل بینش و بر آل و اصحاب
او باد و بعد چنین گوید کمترین عبدالحمید بن جناب مستطاب صمد
الشأنهین معتمد السلطان حاجی میرزا عبدالباقی اعتضاد الاطبا

وام عمره و عزته که این رساله ایست مشتمل بر نصایح و آداب
حکایات و امثال بعضی از آنها را از کتب معتبر ای انگلیسی و فسانه های
ایسپ و غیره منتخب نموده و مرتب ساختم امید آنکه اطفال را سودمند
و سایرین را هوشمند نماید ——

از بدی کردن ما خدا غضبناک خواهد شد ——

خیلی آسان است تعبیر این مطلب زیرا که اگر طفلی بر خلاف رای
والدین خود رفتار نماید لابد والدین از او رنجیده و تنبیهی او را خواهند
نمود ولی بر خلاف اگر اطفال مطیع والدین خود باشند با هم خودشان خیلی
خوشحال و مسرور خواهند بود و هم والدین نسبت بایشان ——
پس چون بنی نوع انسان نسبت بخدای واحد چون فرزندان اویند
اگر مطیع او و پیروی اعمال پسندیده که گذارده است باشند و خیلی
با التفات و رحیم بر آنها خواهد بود ولی بعکس اگر مطیع نباشند او غضبناک

شده فرزندان خود را در عذاب ابدی خواهد انداخت —

(۲) از جمیع فحاشی‌ها بپرهیزید —

چنانکه دیده میشود خیلی شایع است در این ممالک که بچه‌ها در بازی
وغیره یا راستی یا دروغی فحش بیکدیگر داده و جزو گناه محسوب نمیدارند
و حال آنکه خیلی گناه بزرگی است ولی تقصیر این طور گناه از بزرگتر
آن اطفال است که منع نکنند خود طفلکان میکنند تعارف است
که باید بطفل دیگری که میرسد بگویند و خودش قباحت و معصیت اینرا نمیدانند
و نیز معصیت بزرگی است قسم خوردن باسم خدای تعالی یا انبیا
و بزرگان بغیر قانون شرع یا اسم آنها را بیخودی بزبان آوردن
بلکه زیادتر است گناه این قسم تا اولی و حال آنکه مردم این چیزها را
جزو گناه محسوب نمیدارند ولی غافل اند از اینکه همین چیزهائی که بنظر
ایشان خیلی جزئی مینماید سبب بلاهای کلی و مشقتهای فراوان میشود

(۳) محترم بدارید والدین خود را ——

دوست و محترم بدارید والدین خود را چون آنها خیلی شما را دوست
داشته اند و شما را توجه و نگاهداری کرده اند از آن روزی که متولد
شدید تا حال و بعوض آن توجه و زحمتی که در حق شما کشیده اند اکنون
شما باید تلافی کنید وقتی والدین شما را کمک و نگاهداری کرده اند
که کوچک بوده اید و جز خوردن و خوابیدن و گریه کردن کاری دیگر
نمیتوانستید کنید پس باید آنچه میفرمایند اطاعت نمود و سر موئی
خلاف نمائید زیرا اگر آنها از شما برنجند خداوند تعالی از شما خواهد
رنجید و اگر آنها را از شما خوش آید خداوند خشنود خواهد بود ——

(۴) تا ممکن است خوبی نمائید ——

ما باید حتی المقدور نیکی کنیم بتمام مردمان اعم از اینکه مسلم یا گبر یا عیسوی
و غیر و غیره باشند در صورتی که ما در نیکی و کمک کردن باشیم پس اگر کمک نکنیم

مردمان پست‌تر از خود را آن خدائی که بما قدرت کمک کردن داده

بود چون دید که دستگیری بسایرین نمیکنیم لابد مال و تسلط را از ما گرفته

بسایرین خواهد داد روزی شود که ما پست و محتاج بآن مردمانی باشیم که

خوار و حقیر میشمردیم   دست شکستگان گیر ای صاحب مروت

فریاد خستگان رس ای آنکه میتوانی   خیلی باید دوست بداریم

عیادت کردن مریض را چون مریض خیلی مسرور خواهد شد وقتی

که می‌بیند کسی بعیادتش آمده است یا رحم کردن بیتیم یا بیوه

که دستش از مال دنیا تهی باشد   ولی نیز لازم است که شخص بشناسد

آن کسی را که باو دستگیری کند که مستحق است یا نه چون چندی است

که دستگیری کردن بعضی از مردم خطاست از قبیل مردمان تنبل و ولگرد

که بروزی پنج یا شش شاهی اکتفا نموده از کارهای دنیوی و اخروی افتاده

و پیروی از هیچکاره و کسی را نمیکنند بلکه کم کم زیاد شده ضرر ملت و

مملکت

مملکت خواهند رسانید —

مثلی است مشهور هر کس کار نمیکند خوراک هم نمیخواهد دستگیری
باین اشخاص علاوه بر اینکه صواب نیست جز گناه محسوب است

(۵) حرف بزرگتران خود را بشنوید —

خیلی اوقات اتفاق می افتد که اطفال شعور و عقل خود را از بزرگان
بیشتر دانسته و پیروی خیال خود را نموده و بزحمت می افتند پس
لازم است که همیشه حرف بزرگتران را شنیده تا تمام کارها منظم و صحیح باشد
مشهور است بچه کسی لب کاسهٔ شیری نشسته بود و گاه گاه نگاه در آن کاسه
نموده و گمان میکرد که لب دریای بزرگی نشسته است و رفقایش را صدا
مینمود و کار شجاعانهٔ خود را بآنها نشان میداد پس مادرش پیش وی
آمده و گفت که ملتفت باش که در آن دریا نهنگی که زنده نخواهی یابد ایستاده جا
آنکه حرف مادر نشنیده کنار بیائی چون جوانی و تجربه نکرده بچه

افتادی و مُردی از مرگ تو مادر بیچاره‌ات غمگین خواهد شد مگس کوچک فریاد
کرد که من شنیده بودم که مردمان پیر ترسو هستند ولی ندیده
بودم خداوندا اگر آنقدر مردمان پیر ترسو هستند مرا هیچوقت
پیر مکن باز دوباره از آنجائی که مادر نمیتواند طفل خود را در خطر ببیند
باو گفت که کنار آی که ضرر خواهی دید بچه‌اش نرفته بلکه اوقاتش
تلخ شده و بطور غصه بمادر خود گفت که واقعاً مرا مثل بچگان میکنی
هنوز این حرف تمام نشده بود که پایش لغزیده و در کاسه شیر غوطه‌ور
شد بعد از افتادن هرچه زحمت کشید که بیرون بیاید نتوانست و بالاخره مُرد
بوالفضولان خودستائیها کنند   خویشتن را خود بخود رسوا کنند
خیلی از کارها هست که اطفال چون این مگس حرف از بزرگتران نشنیده
و خود را بهلاکت می‌اندازند از قبیل بازیهای بدی که شایع است
میان اطفال چون بادبادک بازی که خیلی از اطفال با وجود نهی والدین

بسبب

بسبب این بازی از پشت بام پرت شده و میمیرد

(۵) پیش بینی آخرت را بکنید ــ

مشهور است تهیه بکنید یونجه زمستان را وقتی که آفتاب تابستان است
مقصود از این عبارت این است که هیچ وقتی شخص نباید غفلت کرده
چیزهای آینده را فراموش نماید وقتی نباید فکر جمع کردن علوفه وقتی
که زمینها را برف گرفته و موقع گذشته باشد پس اگر خیلی مشغول
کار دنیوی داشته باشید که تهیه رفتار آخرت را نتوانید خیلی افسوس
خواهید خورد که خواهند سوال کرد که چه شد که تمام روزهای عمرت را
بکارهای دنیوی صرف نمودی و آنقدر خدا و خود را پست شمردی
که حتی نیم ساعت یا یک ساعت بجهت او از اوقات خود کنار نگذاشتی
پس آن زمان سر بزیر افکنده خجل و منفعل و مقصر بدرگاه الهی خواهید
ایستاد و فریاد کرده که اگر میدانستیم که در راه خدا کار کردن آنقدر

شرافت دارد تمام اوقات خود را بکار و بندگی او صرف میکردیم
پس بهتر آنکه اطفال از کوچکی این نوع تعلیمات را بیابند که همیشه
فکر از برای خدا کرده و هیچوقت او را فراموش ننمایند

(۷) نگهدارید زبانتان را —

بسیار بد عادتی است که اغلب مردم بدگوئی و غیبت از سایرین
میکنند بدترین کارها آن است که شخص از دیگران بد بگوید هر کس بدگوئی
از سایرین کند معلوم است که خودش پست فطرت و دنی طبع و حسود
و بدخواه است و علاوه بر این معلوم میشود که چقدر خودش معیوب
و بد آدمی است که عیب خود را گذارده و عیب جوئی سایرین را میکند
و بهترین آداب این است که شخص همیشه ساکت نشسته تا لازم نباشد
نگوید هر چه میشنود یا سؤال کرده میشود اگر جوابی لازم است بدهد
هر کدام از ماها دو گوش و یک زبان داریم یعنی دو شنیده و یک

جواب بدهیم —

مزن بی تأمل بگفتار دم نکوگو اگر دیرگوئی چه غم

کم آواز هرگز نبینی خجل جوی مشک بهتر که یک توده گل

و وقتی که شخص لازم شد که حرف بزند باید فکر و تأمل کرده حرف صحیح و مفید بزند نه مثل بعضی از مردم که خیلی سریع الجواب اند و لی تا سؤال میکنند جوابی که هیچ مناسبت بسؤال ندارد یا حرف بد یا نفهمیده فوراً میزنند —

تأمل کنان در خطا و صواب به از ژاژخواهان حاضرجواب

و باید ملتفت بود که هیچوقت از زبان ما حرف بد بیرون نیاید زیرا علاوه براینکه خوش آیند مردمان نیست مغضوب پروردگار هم خواهیم شد — هرکس حرفی میزند که خودش مایل بگفتن او هست جوابی خواهد شنید که خوش آیندش نیست

(۸) زیرک و زرنگ باشید

زیرکی دو قسم است یکی آنکه تقریباً چون دزدی است یعنی
شخص بخودش نفع میرساند در صورتی که ضرر بسایرین باشد ولی
قسم دیگر اینکه کسی بخودش منفعت میرساند در صورتی که ضرر مردم هم
نیست مثل این دو این است کاسبی سیب زمینی میفروشد و خودش
خیلی ارزان خریده و بمردم گران میدهد و یا بعضی فقرا نیز مثل
سایرین رفتار میکنند یا کسی می آید بخرد و که کور است و خودش
نمیفهمد برای او ضایع شده ها را جمع نموده و بهمان قیمت خوبها میفروشد
و گمان میکند کور است نمی بیند برای او چه فرق میکند این
زرنگی قسم اول است که شخص منفعت میکند در صورتی که ضرر مردم است
ولی قسم دوم این است مثلاً بوته در شهر یاری نخشابی است کسی
میرود بوته از صحرا میکند و بارش شاهی میفروشد پس این شخص

بخودش منفعت میرساند چون یکشاهی تقسیم یا خرج کرده است یا بکیا
بوته کنده است و بسا هیچ خرج نکرده است و سه شاهی صرفه شده
این سه شاهی مداخل اوست و بسا برین نیز منفعت میرساند چون
همیشه پنجشاهی میخریدند و دو شاهی منفعتشان شد —

پس لازم است که زیرک باشند ولی قسم دویم که طبی ضرر رسانیدند
و گمان نکنید که بلکه بآن کسی که ضرر میرسانید خودش ملتفت
نباشد ولی خدا ملتفت است و مثل آن است که بخدای خود فروخته
باشید مشهور است که کلام خدا است که در روز قیامت خواهد
بمومنین فرمود که داخل بهشت شوید چون من بی غذا بودم
غذایم دادید و بی لباس بودم لباس بر من پوشانیدید و بی
مسکن بودم منزلم دادید پس آنها خواهند عرض کرد که خداوندا
تو را بی لباس دیدیم که براحت دادیم یا بی ماوا بودی و مکانت

وادیم پس آنها خواهد فرمود که بمردمان پست تر از خود و فقرا

چون این اعمال را بجا آورید مثل این است که بمن رفتار نموده

و نیز بغیر مؤمنین بعکس این کلمات را خواهد فرمود وغیره

بنابراین لازم است که رفتاری که بمردمان میکنیم همان رفتار را

بکنیم که بخداوند تبارک و تعالی باید کرد و گمان نکنیم که این شخص

کور است و نمی بیند پس خوب است که این سیب زمینیهای

بد را با و بفروشیم چون خودش نمی بیند که بد است یا خوب لیکن

خدا خواهد دید مثل این است که این سیب بد را بخدا فروخته باشی

بر اطفال لازم است بیاموزند که زرنگ باشند ولی قسم دوم یعنی

درکارهائی که بمردم ضرر نرسد و خودشان منفعت ببرند

(۹) از اشخاصی که بباطن گرگ و بظاهر در لباس میش اند بپرهیزید

حکایت است که گله گوسفندی که نزدیک بچمنی مشغول بچریدن بودند

یکی از بره ها قدری از گله دور افتاده و گرگ ضعیف ناتوانی را
دید که دراز کشیده است بره از گرگ سؤال نمود که بجهت چه اینجا نشسته
گرگ جواب داد که قدری علف خوب سبز و خرم میخواهم پیدا
نموده بخورم زیرا هیچ چیز مطبوع تر از برای من جز علف در مزارع
خوردن و از آب صاف جوی آشامیدن نیست بره متعجب شده
بوی گفت که عجب مردمان دروغگوئی اند آنهائی که بشما تهمت گوشت
خوردن را میدهند و حال آنکه کمی علف شما را راضی خواهد کرد
پس اگر چنین است تو نیز با ما همراهی نما تا تمام جنس رفقا شده
و با هم زندگی کنیم چون بره گول خورده مطمئن شد که گرگ گوشت
نمیخورد از او پروا نکرده و نزدیک او شد تا آنکه گرگ فرصت نموده
و او را خورد چنین اند اغلب اشخاص چون این گرگ با سایرین
یکرنگ شده و براه بد هدایت نموده مال و جان ایشان را گرفته در هلاکت

ابدی

ابدی می اندازند

(۱۵) از گلیم خویش پا بیرون منه   این حکایت را از کاتب گوش ده ـ

آورده اند موشی بود خیلی متکبر و پرغصه در از آنجائی که خود را شخص
بزرگی فرض مینمود خیال مسافرت و سیاحت روی زمین بسروی
افتاد او حاضر برای سفر و عازم گشت بعد از چندین قدمی
از لانه اش ایستاده و نگاه باطراف نموده و از روی تعجب و شگفت
که چه قدر عالم بزرگ است و چون قدری دورتر رفته بود به تپه
موشی کوهی رسیده و گمان کرد که اینها کوههای بزرگ اند
و گفت این کوه البرز است و آن قله دماوند پس مداومت نموده
و بعد از مدتی بساحل رسیده و مقدار زیادی از صدفها را دید که
باز در از کشیده او زیادتر متعجب شده و گمان کرد که اینها کشتیهای
جنگی اند ـ منظر این کشتیهای فرضی او را زیادتر مغرور و خودپرست

از هنرواری و لیاقت خود ستوده و هر زمان افتخار میکرد
که این عمل مرا کار شجاعانه میشمارند زیرا که پدر مرحومم بطور
سختی و ندرت سالی یک دفعه از لانهٔ تنگ کوچک خود
بیرون می آمد و حال آنکه من در این سن کم تمام کوه‌ها و
دریاها و صحراها را دیده ام ولی هنوز برگشته و مایل شده که
در آن صدفها رفته تا بواسطهٔ کشتی در روی آب مسافرت
نماید پس نزدیک شده و در یکی از آن صدفهای باز جست و
اتفاقاً صدف بعد از لحظهٔ خود را بست و موش را سخت
نگاه داشته و هر چند کوشش و درخواست نمود تا خلاص
شود قبول نشد و صدف اسیر نادان خود را سخت نگاه داشت
تا آنکه بواسطهٔ جسارت و نادانی جان خود را تسلیم نمود —
هر که لب از خود ستائی نبست   رشتهٔ عمر خود را گسست

(۱۱) حرف راست بزنید

راستگوئی عادتی است که برای هر کس ممکن است که
خود را مجبور بزدن حرف راست نموده و از حرف دروغ
لب ببندد و تجربه شده است که دروغ گوئی از ترس
و راستگوئی از جرأت است —

راستی چون سرباز مسلح است با شمشیر و سپر شمشیر جرأت
و سپر اعتماد اوست و هر کس که میخواهد راستگو بشود باید
این شمشیر و سپر را بکار ببرد —

پسری در کوچه با گلوله اش مشغول بازی بود و اتفاقاً
گلوله از دست وی لغزیده و بشیشه پنجره دواخانه خورده
و شکست چون بچه های دیگر این حال را مشاهده نمودند
بوی گفتند زود در رو، هیچکس نخواهد فهمید که این شیشه را
تو شکسته است

کہ شکستہ است ولیکن او گفت خیر من نخواہم چنین کاری را
کردہ من میروم و بصاحب دکان واقعہ را عرض میکنم
پسر بنزد دواساز رفتہ وضع را بیان کرد و گفت
چون پول ندارم کہ قیمت شیشہ را بدہم لہذا در این
دکان تا دو سہ روز خدمت میکنم تا بقدر پول شیشہ کار
کردہ باشم چون دواساز این واقعہ را شنید خیلی متعجب
از صداقت و راستگوئی او شدہ و مایل بر این شد کہ وی را
تربیت نمودہ و شاگرد خود نماید بعد از چندی ہمان طفل خیلی
باکمال و صاحب مواجب زیادی شد روزی او بمادرش
گفت کہ چقدر روز خوبی بود آن روز کہ من شیشہ را شکستم
پس مادرش بوی جواب دادہ گفت کہ نہ چہ روز خوبی بود کہ
شما نترسیدید کہ راست بگوئید ـــ

(۱۲) خاطر جمعی از فردا نداشته باشید ——

مشهور است که مردم جوجه‌های خود را می‌شمرند پیش از
آنکه از تخم بیرون بیایند هیچکس نباید که خاطر جمع از وضع
فردا باشد زیرا جز خدای واحد کس دیگر نمیداند که در
آن دیگر چه اتفاق خواهد افتاد پس بهتر آنکه اگر میخواهید
خدا را از خود راضی نمائید شکر نعمت و وضع حالیه را نموده
و خود را باو بسپارید که برای فردای شما او خیال خواهد
نمود ناپلیون مشهور وقتی خیال گرفتن دولت انگلیس بسر
وی افتاد و از شدت غرور و خاطر جمعی که از ظفرهای خود
داشت پیش از آنکه تهیه لشکر ببیند و عازم بشود نشان افتخاری
برای سربازان و صاحبمنصبان خود ساخته بود که در روی او
سکه زده بودند (غلبه بر دولت انگلیس) و بعد از اتفاقات

عقیده او نتوانست که بر انگلیس غالب بیاید فرار نموده
راه مملکت خود پیش گرفت و بعد از آن هر وقت که
بیاد نشان مذکور می افتاد خیلی خجل منفعل از کرده خویش
میشد چنین است که هیچ وقت نباید فکر زمان آینده را
در امر دنیا نمود

(۱۳) هیچ نوع دروغ نگو —

دروغ بنا بردن از ترس است گول زدن بواسطه
عمل یا کلام یا حرف زدن یا سکوت تمام اینها جزو دروغ
محسوب است —

اغلب اوقات شنیده میشود که مردم حرف میزنند از
انواع و اقسام دروغ که بعضی را دروغ بزرگ و بعضی را
میگویند و بعضی را کوچک میشناسند چنانکه از انبیاء

و بزرگان رسیده است هر دروغی آنقدر بزرگ و کافی است
که یکی از احکام خدا و ندرا بشکند که فسخ نموده شده است
در هر کتاب آسمانی دروغ نگوئید و نه شهادت دروغ
دهید —

روزی مردی به پسرش اره داد که قدری چوب اره
کند چون آن پسر مایل بود که بازی کند بعد از رفتن
پدرش اره را بیک سمت انداخته و دوید چون اره
افتاد شکست پس او بخودش میگفت که من اره را نشکستم
خودش شکست و حال آنکه در دلش میدانست که این حرفش
دروغ است —

نظیر این طفلی از مدرسه نیم ساعت از قرار سابق
دیرتر آمده مادرش گفت که چرا دیر آمدی او عذر آورد

که چون

که چون بعد از مرخص شدن از مدرسه مشغول گردش بودیم
قدری دیر رسیدم بمنزل و حال آنکه چنین نبود و بواسطه
بدرفتاری که در مدرسه نموده بود معلم او را نگاه داشته
و نیم ساعت او را دیرتر از روزهای دیگر مرخص کرده بود
مادر وی با این کلمات گول خورده و حرف نزد بعد در قلب
خودش خیال نموده گفت که چه کار بدی است که مادر
خود را گول زده و دروغ گفتی بعد خیال خود را منصرف
نموده میگفت من دروغ نگفتم بلکه صدای من گفت بمن
دخلی ندارد در صورتی که خودش میدانست که خود را
گول میزند و این دروغ خیلی بد و دروغی بود زیرا که شبیه
براست بود و مشهور است بدترین قسم دروغ دروغی است
که شبیه براست است

(۱۴) دزدی مکن —

بیاموز که سخت‌ترین بطور تدین رفتار کنی با برادران و خواهرات

واقوامت و سایر مردم و بفهمی و بدانی فرق مابین مال

خود و سایرین را که هیچوقت عادی به دزدی کردن نشوی

حکم خداوند تعالی و تبارک است (که دزدی

نخواهی نمود) حتی آن چیزی که برداشته فرفره یا قلم

یا سوزن باشد —

هیچ فرق نمیکند که بدزدی کتاب یا چاقو تا اینکه بدزدی

پول و جواهر نیز فرقی نمیکند که سیب یا آلو یا آلو بالو یا انگور حتی

یک گل از باغ همسایه‌ات بدزدی تا اینکه یک ساعت یا چیز

از خانه‌اش برداری هر چیزی که بدون اطلاع صاحبش

گرفته شود دزدی است و نیز فرق نمیکند که حتی آن چیز

قابل نیست و اذیت او را نمیکند یا هیچوقت او از کم شدنش

مطلع نمیشود اگر مالک چیز هیچ توجه رضایت در گرفتن

مالش ندارد دزدی است —

اطفال باید بخاطر داشته باشند که هر چیز از مال والدینشان

بدون اطلاع بردارند چون دزدی است اگرچه چیزی

باشد که اگر بخواهند از والدین بزودی بآنها خواهند بخشند

واو —

شخصی در یکی از کوچه‌های لندن سؤال کرده شد

بجهت صدقه دادن پسر گدائی را او گفت پول

سیاه ندارد که بدهد و بعد بالاخره یک قران باو داد

رو شد این پسر گمان کرد که قران داده پول سیاه

کند و بیاورد و از روی تعجیل دید که خورده کند دقتی که

برگشت

برگشت آن مرد رفته بود بنابراین آن پسر چندین روز
در همان مکان متوقف شده و منتظر آن مرد شد تا بالاخره
اتفاق افتاد که آن شخص از آن مکان دوباره عبور نمود
بمحض اینکه او آن شخص را دیده برخاست و باو گفت که
پول سیاه حاضر است من این دو سه روز خوب
اورا محافظت نموده ام و پولها را در دست آن شخص گذارد
و با کمال دقت شمرده او خیلی متعجب از تدین این پسر
شده و اورا در مدرسه گذارد تا تحصیل کند و در تمام عمر
مخارج وی را متحمل میشد این پسر آموخته و تربیت شده بود
بواسطهٔ مادر خوبی که هیچوقت استعمال نکند چیزی را
که بسایرین تعلق دارد زیرا او گمان میکرد که آن شخص
میخواست فقط یک چند پول باو بدهد پس باقی را دست

نزد

نزد چون مال او نبود

(۱۵) مطیع باش ـــــ

بیاموز اطاعت کردن را اولین تکلیف اطفال اطاعت نمودن حرف والدین است موافق کلام خدا که پیغمبر با اطاعت و احترام کن والدین خود را کلام مرد عاقلی است که پیغمبر باید پسر من نگاه از تعلیم پدرت را و فراموش مکن قانون مادرت را زیرا این و زینت سر تو اند و زنجیر در گردنت ـــــ

حرف زدن اطفال نسبت بوالدین خود همیشه باید محترمانه باشد و در جواب فقط بلی یا نه نگویند بلکه بلی آقا بلی پدر وغیره بگویند و نه فقط تکلیف اطفال است که بوالدین یا معلمین مطیع باشند بلکه تکلیف تمام عالم است

که در امور ت

که در امورات دنیوی و اخروی مطیع باشند مثلاً
چندر اغتشاش و خرابی خواهد دست داد اگر سربازان
و ملاحان حکم فرمانده خود را نشنوند و اطاعت نکنند —
و آنرا این بدتر خواهد بود اگر کسی اطاعت بقوانین مملکتی نکند
و غیره ولی اطاعت طفال نسبت بوالدین و معلمین منتهی
و ابتدای این نوع اطاعات است

(۱۵) عادات بدرا ترک کنید —

خیلی تفاوت است بین چیزی که غلط و بد است تا اینکه
عادت با و غلط و بداست چون یک دفعه کاری را کردن
ممکن است که شخص ترک کند ولی چون مداومت بود
که خیلی مشکل است ترک نمودن او و چون کاری مکرر از
کسی دیده یا کرده شد آنرا عادت وی خوانند و گفته
شده است

شده است که عادت طبیعت ثانوی است که برای هر کس
دست میدهد ولی عادات بر دو قسم اند عادات
بد و خوب عادات بد را حتی المقدور باید در
ترکشان کوشید اگر طفل یک دروغ بگوید و بعد دروغ
گفتن را ترک کند بد نیست و بلکه خدا میبخشد ولی اگر منع
کرده نشود و او عادی بشود در دروغ گفتن او هیچوقت
ترک ننموده و خدا نیز او را نخواهد بخشید همچنین است
اعمال و رفتار های دیگر چون قسم خوردن بی جهت
حرفهای بد و خشن زدن که از یک دو بار زدن ممکن است
شخص ترک کند ولی چون عادی شد خیلی مشکل است
ترک کردن چون از اول منع آن را نکرده و حالا طبیعت
ثانوی او شده است —

آورده اند شخصی پیش عابدی را در صحرا که تمام عمر خود را
بعبادت خداوند متعال صرف مینمود رفته و از او استدعا
نمود که در خدمت وی عمر خود را صرف نماید تا از برکات
او مستفیض و از تعلیمات او بهره مند شود عابد قبول درخواست
او نموده و اولین وهله شاگرد جدید خود را در جنگل به
گردش برد و اشاره بدرخت کوچکی که تازه از زمین روییده
بود نموده گفت او را بکن پس او عمل نموده و بآسانی درخت
کنده شد بعد از چندین قدمی دیگر اشاره بدرختی نمود
که این را بکن پس او با قدری اشکال او را کند و همچنین
مداومت نمود تا بدرختی رسید که کنده نشد و خیلی بزرگ
بود پس عابد آغاز تکلم نموده فرمود که ای فرزند نخستین
درخت کوچک اولین درجه هوا و هوس و عادت بد است

که باندک

که باندک حرکت کنده شد و وقتی قدری مشکل تر از آن
و بالاخره بجائی رسید که کندن او ممکن نشد پس همیشه
سعی نما که درخت هوا و هوس و عادت بد تا کوچک است
از بدن خود بکن که اگر بزرگ شود کندن و زایل کردن
او ممکن نیست —

از این حکایت باید اطفال بیاموزند که از کوچکی تا بزرگ
نشدند زود عادات بد و هوا و هوس را از بدن خود خلع نمایند

چون رشته نصایح و حکایات تا
شانزده باب کشید از کمی آنها
مؤلف بر آن شد که بعضی از افسانه های

ایسپ که اولین افسانه نویس یونانی
مشهور آفاق و پیشتنی از بیان است
از انگلیسی ترجمه نموده و ضمیمه سازد که
خواندن آنها برای
اطفال بسیار مفید و
اسباب فراست و
مسرت ایشان شده جزو
نیکان محسوب خواهند شد

---

(۱۲) گرگ

(۱۷) گرگ و بره

یکروز تابستانی گرم چنان اتفاق افتاد که گرگ و بره
هر دو بیکبار بر آب چشمهٔ صاف سردی رسیده که آب بیاشامند
گرگ ایستاده و مشغول آب خوردن گشت و میخواست بهانهٔ
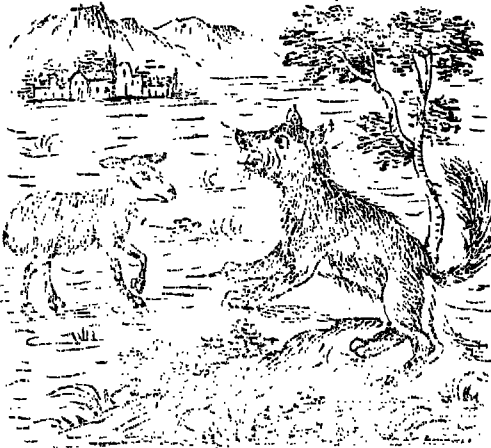
بود که از بره گرفته و او را بخورد و روی خود را به بره کرده و گفت
چرا آب را چنین بهم زده گل میکنی که من نتوانم بخورم ای بره بیباز

حرف او ترسان شده و با عذر خواهی زیاد گفت که چاکر هیچ
ملتفت نبود که چه وضع آب بخورد عفو بفرمائید گرگ دوباره
با و گفت که تو خیلی بد ذات هستی زیرا من گفته اند تقریباً
یکسال و نیم پیشتر عقبم حرفهای بد و ناشایسته زده بره
گفت که خداوندگار اا این فرمایش که میفرمائید حق نیست
زیرا که یکسال و نیم پیشتر من هیچ متولد نشده بودم گرگ
چون دید جوابی ندارد وقت است که او را اذیت بکند غرض
کنان چون مردمان دیوانه نزدیک وی شده گفت که بد
ذات اگر تو نبودی پدر تو که بود چه فرق میکند او را
گرفته و تیکه تیکه نموده خورد —

شخص شریر همیشه بهانه میجوید بجهت شرارت کردن ظالم
چه پادشاه باشد یا یک پسری در مدرسه یا وزیر و غیره

همیشه عذر و بهانه بجهت بد رفتاری خود پیدا میکند بد
رفتار بآسانی سبب پیدا میکند برای اذیت و نزاع کردن
بپرهیز از رفقای بد رفتار و جنگجو زیرا رفاقت ایشان چون
بازی کردن با کاردان است —
چنانکه بازی کردن با کارد بدون ضرر متصور نیست رفاقت ایشانهم
اغلب بیخطر نیست و نیز برما لازم است که حتی المقدور در ترک
شرارت و ظلم کوشیده که معاقب درگاه الهی نشویم —

ای زبردست زیردست آزار — گرم تاکی بماند این بازار
بچه کار آیدت جهانداری
مردنت به که مردم آزاری

(۱۸) قزلاق و بچه هایش —

قزلاقی در مزرعه با چندین بچه های کوچک بسر میبرد

و همیشه خائف از این بود که مباد ا پیش از آنکه بچه هایش پر در آورند و قابل پریدن بشوند صاحب مزرعه گندم را بچیند و بچه هایش در دست او اسیر بشوند —

بنا بر این زمانی که برای تحصیل دانه از آشیان میپرید اطفال خود را سفارش بلیغ نموده که در غیاب او هر چه صاحب مزرعه میگوید شنیده و در رجعت سرگذشت را بوی بیان کنند —

بعد از پریدن او از آشیانه آنها دیدند صاحب مزرعه را که پسر خود را خوانده و با وی گفت که فردا صبح زود بیا برو رفقا و آشنایانمان را برای کمک طلبیده گندم را بچینیم چون بغایت خوب رسیده و موقع درو کردن است چون مادر جوجه ها برگشت آنها لرزان

جیرجیر

جیرجیرکنان در اطراف وی افتاده و بسر گذشت را بیان
کردند و التماس نمودند که تا زود است ما را از این مزرعه
ببری که گرفتار خواهیم شد —
مادر ایشان آنها را دلگرمی داده و گفت اگر صاحب مزرعه
بامید رفقا و آشنایان است بطور یقین میتوانیم گفت
که فصل را چیده نخواهد شد خاطر جمع دارید —

روز دیگر بعضی از سابق‌ها در ایشان از آشیان پریده رفت
جوجه‌ها دیدند که صاحب مزرعه آمد و منتظر رفقا شد پس چند
منتظر شد کسی نیامد زیرا هوا بسیار گرم و مشکل بود کار کردن
چون دید کسی نیامد پسر خود را طلبیده و گفت که حالا
مشاهده کردم که رفقا بدرد آدم نمیخورند پس باید بروی
عموها و دائیهای خود را طلب نموده که قدری کمک
در چیدن بکنند ــ

چون مادر قنبره لاقها بمنزل برگشت باز پسر نیز با دگر بچه‌ها
آنچه را که شنیده بودند معروض داشتند پس مادر بایشان
گفت ترسان مباشید زیرا اقوام هنوز در روز
گرفتاری بداد یکدیگر نمیرسند و کافی السابق از ایشان
پریده رفت چون صاحب مزرعه روز دیگر اقوام خود را نیز

مثل سایرین بیوفا دید به پسر خود گفت که یک جفت
داس خوب حاضر نما تا فردا صبح زود خود مان گندم را
بچینیم وقتی که بچه ها این را به پدر خود گفتند او گفت
حالا باید برویم زیرا وقتی شخص خودش خواست کاری
بکند محروم نخواهد شد بنابراین او اطفال خود را
از آن مکان حرکت داده و گندم روز دیگر بواسطهٔ آن شخص
و پسرش چیده شد —

کسی که میخواهد کارش خوب کرده شود باید خودش بکند
این حکایت می آموزد ما را که همیشه باید کارهای خود را
خود مان بکنیم و هرگز بامید کمک اقوام و رفقا نباشیم
درصورتی که خود مان میتوانیم بکنیم —

بهترین تعیش و زندگی آن است که نان از محصول و زحمت

خود بخش باشد نه از منت دیگران —

هر که نان از عمل خویش خورد   منت از حاتم طائی نبرد

(۱۹)   روباه در چاه آب —

روباهی در چاه آبی افتاده و زیاده تقلا میزد که خود را
از آب بیرون نگاه دارد گرگی در این ضمن بسر چاه
رسیده بروباه نگاه میکرد روباه شروع کرد

بالتماس پس کردن که قدری طناب گرگ آورده و او را
نجات دهد گرگ از روی رحم و التفات خود را تکان داد
گفت که روباه فقیر من خیلی غمگین هستم بجهت این حال
شما که چطور در این مرارت و زحمت افتادید —
روباه گفت خیر هستند عامیکنم اگر شما خیلی دلت برای
من میسوزد قدری طناب بمن بده تا نجات یابم نه آنکه
فقط بزبان رحم و التفات کنی —
حرف خوب خوب است ولی کار خوب بهتر است
رفیق مثل برادر باید بد رنجورد در زمان رنج و بدبختی
ساعت رنج و بدبختی بهترین امتحان است بجهت
شناسائی رفیق چنانکه یکی از حکمای یونان فرموده
رفقا باید دعوت کرده بشوند در زمان خوشبختی و خوشی

ولی در موقع بدبختی و رنج خود شان باید بیا بیند چنانکه
گفته شد کلمات خوب خوب است ولی کار خوب
بهتر است

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی

(۲۰) طفل و مادرش —

طفل مدرسه آورد بجهت مادرش کتابی که از رفقای
خود در مدرسه دزدیده بود تا آن زوی از شدت مهربانی
که باو داشت متحمل نشده و منع ننمود آن طفل هر قدر
بزرگتر میشد چیزهای قیمت دار تر میدزدید تا بالاخره
پلیسها او را گرفته و در محضر عدالت حاضر ساخته اند

مادرش رفت با وی که ببیند چه واقع میشود چون پسر
در آن حال مادر را دید دهن باز نموده گفت مردمان می‌بینند
که من اینجا در خجالت و رنج هستم ولی من هیچ تقصیر ندارم
این مادر من است که مرا باین کار روا داشت زیرا که اگر اول
کتاب را که از مدرسه دزدیده بودم بواسطهٔ آن مرا
تنبیه مینمود دیگر اقدام بدزدی نمیکردم که حال چنین
عادت نموده نتوانم ترک کنم و مبتلا باشم —

دوستی زیاده از حد باطفال ایشان را ضایع میکند اگر
از اول این کارها را منع نکنند طفل در کار خود زیاده قادر
شده و بالآخره در مشقت خواهد افتاد —

مادر احمقی که از شدت دوستی کارهای بد اطفال خود را
از اول منع نمیکند مثل این است که خودش آنها را

بدست

دست خود میکشد -

سر چشمه شاید گرفتن به بیل   چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

بسا روزگارا که سختی برد

پسر چون پدر نازکش پرورد

(۲۱) گرگ در لباس گوسفند

گرگی پوست گوسفندی بر تن نموده و داخل گله گردید
و باین راه چندین از گوسفندان را گرفته خورد تا بالاخره
چوپان از این حال آگاه شده او را گرفته و طنابی در
گردنش انداخته بر درختی آویزان نمود بعد شبانان
دیگر اتفاق افتاد که از این راه عبور نموده و چون این
وضع متعجب را دیدند یکی از آنها باین شبانان گفت
برادر آیا گوسفند را آویزان کرده جواب داد خیر
گرگ است .

گرگ است که در باپس گوسفند رفته است

و نشان داد بآنها که چطور گرگ تقلب نموده است و ایشان تحسین باین تلافی که برای گرگ قرار داده بود نموده و رفتند —

عمل دروغ را باو اعتمادی نیست و زود منکشف خواهد بخطر خود می افزاید کسی که میخواهد بتقلب رفتار کند بهتر است

بهتر است آنکه براستی عمل نمائیم زیرا که بر دروغ اعتمادی
نیست تزوخرد مند عیبی بدتر از این نیست که کسی در باطن
گرگ و بظاهر میش نماید که جنس خود را هم بدنام کند

بنزدیک من شبرو راهزن

به از فاسق پارسا پیرهن

(۴۲) تاجر شدن شبان

شخص شبان گوسفندان خود را میچرانید در ساحل
دریا یک روز خوب تابستانی از شدت تشنگی و نمایش
آب دریا بسر وی افتاد که گوسفندان خود را فروخته
و پولش را جنس بخرد و بکشتی نشسته از این مملکت بمملکت
دیگر مسافرت و با جنس خود تجارت نماید بنابراین
غرضش جزم شده تمام گوسفندان خود را با تعجیل زیادی

فروخته شد بعد از کمی انجیر خرید و در کشتی گذارده
روان شد بعد از چند ساعتی طوفان خطرناکی در دریا
شده و کشتی بتلاطم آمد بنابراین مردمان کشتی مجبور شدند
که مال التجاره را در دریا بریزند تا کشتی را نجات دهند چون
این تاجر جدید بدبختی خود را مشاهده نمود بسیار پشیمان از
این کار شد و بعد از برگشتن بتجارت پیشین خود رجعت نمود بعد
از زمانی اتفاق افتاد که روز دیگر دریا را بهمان شکل
خوب که سابقاً دیده بود مشاهده نمود فریاد برآورد
گفت آیا شما گمان میکنید من کورم مقصود شما را خوب
میدانم خود را قشنگ نموده بلکه قدری انجیر دیگری
میخواهی خوشحالی انسان باید در قلب باشد نه در اشیاً
خارجی هیچ وقت نباید ما خوشحالی فعلی را رها نموده با امید

خونخواری با عشق دیگر به واسطهٔ او گول خورده و در خطر
بیفتیم همیشه باید بقسمت خود شاکر و قانع و در طلب چیزهای
دیگر نرفته بقسمت فعلی که خداوند تعالی و تبارک مقرر
فرموده راضی باشیم —

خداوند از آن بنده خرسند نیست
که راضی بقسم خداوند نیست

(۲۳) صیّاد و سار —

صیّادی در جنگل بقصد تیر انداختن قدم نهاد چون
قدری راه پیمود ساری را که در شاخهٔ درختی نشسته بود
مشاهده کرده و قصد کشتن او را نمود تیری در کمان
گذارده و مشغول نشانه نمودن بود که از عقب افعی را
که در ضمن آمدن پایمال کرده بود و ملتفت نبود پای وی را
گزیده

گزیده و تیر انداختن را از خاطرش ببُرد زهر این حیوان

قتّال بتمام بدن او فوراً اثر نموده و شکلش را زرد و ضعیف کرده

و قریب بمُردن چنانکه فقط این دو کلمه را گفت و رخت بعالم

باقی کشید تقدیر چنان شد که بمیرم در همان آنی که بخیال کشتن

دیگری بودم — کسی که در فکر خرابی کس دیگری است

خودش خراب خواهد شد هیچکدام از ما حق نداریم که فکر
تلف نمودن دیگری باشیم زیرا که جان گرفتن حق کسی است
که خودش جان بتمام مخلوقات عطا فرموده است بنا بر این
معلوم شد که هیچ بزرگی با کوچک که زیر دست اوست ستم
روا ندارد که خداوند بر او همان ستم را روا خواهد داشت

هر آن لشکر که با قهر ستیزد　　چنان افتد که هرگز بر نخیزد

(۲۴) خوک و گرگ

یک خوک ماده تازه زائیده و در طویله با بچه های کوچکش بسر
میبرد گرگی از بالای دیوار سر را تو نموده و خیلی مشتاق
بود که یکی دو از بچه هایش را بخورد ولی تدبیری بخاطرش نیامد
جز اینکه زبان را بچاپلوسی باز نموده مادر خوکها را گول زدن شروع
نموده گفت — چقدر آدم خوبی است خانم خوک و چقدر
من مشتاقم

من مشتاقم که در خدمت او بسر برده پاسبانی از خود و الطافش
نمایم خانم خوک استدعا میکنم مرا یکی از چاکران خود دانسته
و اذن دهی که پرستاری از آقا کوچولو ها کنم هر وقت که شما
خیال گردش و تفرج داشته باشید مرا بخدمت ایشان
بگذارید تا مثل پرستاری خود شما از ایشان محافظت و پرستاری
نمایم — خوک بوی جواب داده گفت که کمترین مقصودتان را
بخوبی میداند و خواهش میکنم که اگر میخواهید بمن اظهار محبت
و دوستی نمائید از اینجا تشریف برده بطوری که دوباره روی
شما را نه بینم — سلام گربی طمع نیست —

از مهربانی زیاد اشخاص غریب شخص مشکوک شده و از دوستی و
آمیزش با ایشان کناره میجوید حذر کنید از مردمانی که شما
ایشان را هیچ نمی شناسید ولی ایشان تعارف و تواضع زیاد نسبت بشما میکنند

الا تا نشنوی مدح سخن‌گوی　　　که اندک مایه نفعی از تو دارد

اگر روزی مرادش بر نیاری　　　دو صد چندان عیوبت برشمارد

(۳۵) اسب و خر

اسبی که زینت کرده شده بود با زین جنگی قشنگ و دهنهٔ خوب غرش
کنان دیده شد در میان راه که میرفت و انعکاس صوتی ظاهر
ساخته بود در کوهها از شیهه کشیدن بلند خود و در همان راه خر ضعیف

باری لاغری دیده شد که با آهستگی حرکت میکند اسب از دور
وی صدا زده گفت که از راه بیک طرف کناره بجوید تا از زیر دست

و پای

و پای او خورد نشد و جان بسلامت برد چون خر را جراحات مفاصل بود و
بادی نبود از ترس بچلدی که ممکن بود خود را بکنار کشید تا او عبور نمود
چندی از این معامله طول نکشید که اسب مذکور در یکی از جنگها یک
چشمش تیر خورده و نالایق از برای سواری شده صاحبش او را
بارکش فروخته روزی اتفاق افتاد که همان خر او را دیده شناخت
دانست که طعن و ملامتش کند گفت آها خوش باشد شما همان اسب
نیستید من همان وقت دانستم که تکبر شما یک روزی خواهد افتاد —

تکبر جلو میرود و خجالت عقب سر —

همیشه سعی کنید در وقت بزرگیتان با زیردستان نیکی کنید زیرا چون اگر
بدی کردید در وقت تنزلتان هیچکس بشما رحم و التفات نخواهد کرد

تا توانی درون کس مخراش   کاندرین راه خارها باشد
کار درویش مستمند برآر   که ترا نیز کارها باشد

(۲۹) موش شهری و موش دهاتی

موش دهاتی دعوت کرد یکی از موشهای شهری را که قدیم
باهم رفاقت و آشنائی داشتند در ده پیش از آمدن او اسباب
ضیافت خوبی فراهم آورده و باستقبال او بیرون شتافت
حین با او بهم برخورده عهد خود را تجدید نمودند و او را با کمال مهربانی
داخل منزل خود گردانید در وقت نهار چیزهائی که ترتیب داده
بود از قبیل یکدوری نخود و آجیل و ظرفی پر از بلوط و فندق
و چندین قالب پنیرهای خوب و غیره آورد باین خیال که مبادا غذا
از برای مهمان کم بیاید مشغول جویدن خوشهٔ گندمی در کمال لذت شد
بعد از تمام شدن نهار موش شهری برفیق خود گفت که مرا مرخص
نموده بشهر مراجعت کنم و خیلی متعجبم از اینکه تا حال در چنین سوراخ
کثیف زشتی شما بسر برده اید و هیچ چیز نمی بینید جز درختها و چمنها
و کوهها

و کوهها و جویها در اطراف آن آیا ترجیح میدهید جیرجیر طیور را

به صحبتهای مردمان شهری و غیره نصیحت مرا گوش نموده

و عازم بجانب شهر شو و متحیر و متفکر نایست بلکه بزودی تا ممکن است

از ده خلاصی یابید هیچ میدانید که من و شما پیر شده ایم و

وقت زیادی نداریم که به بیهودگی تلف کنیم تا زودتر ممکن است

باید فکر خود را بنمائیم زیرا چه میدانیم که فردا چه اتفاق

خواهد افتاد کلمات این موش شهری در او اثر کرده و در همان

شب عازم شهر شدند در اواسط شب بود که بخانه عالی در شهر

رسیدند که شب در آنخانه مهمانی بزرگی بوده و هنوز قدری

شام در اطاقی چیده بود که بعد باید خورده شود مهمانها

خود را در وسط قالی پشمین قرار داده نشسته و دیگری

بآن سمت نشسته و موش دهاتی میگفت که دیدی شهر چه باضع

خوراکها

خود الهام و عمار تنها دارد آیا لایق است که شخص اینجا را گذاشته
در منزل کند در ضمن سخن گفتن بودند که صدای بزرگی

شنیده شد از سگی که در پشت در بود رفیق دهاتی نزدیک بدن
رسید از ترس رنگ از رو پریده چون بید میلرزید بعد از بحال
آمدن گفت اگر این وضع زندگی در شهر است بسیار خوب است
بجهت شما من خواهم برگشت بوضع کثیف آرام خود با نخود و گندم
و شما بمانید و این غذاهای خوب و لطیف را میل کنید بهتر است

که بوضع

که بوضع حاضر خود بسازیم تا در آرزوی اینکه بطلب جاهای
خوب ولی خطرناک برویم —
همیشه باید بوضع خود شاکر و رضایتمند و باید فکر جاها
و وضعهای دیگر که بهتر نه نرویم تا در مشقت نیفتیم هستند مردمانی
که رضایت ندارند از وضع حالیشان و از خدا استدعای جاهای
بلندتر و بزرگتر را مینمایند چنین عادت بدترین عادات است —

خدا را ندانست و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد

(۲۷) گربه و روباه —

چنانکه گربه و روباهی در وسط جنگل مشغول صحبت بودند روباه گفت
فرض میکنیم اگر اتفاق دشمنی افتاده بجهت با من بواسطهٔ اینکه
هزار طور فرار و قوت مدافعه وغیره دارم خلاص میشوم ولی شما
چه خواهید

چه خواهید نمود گربه جواب داد که من فقط یک تدبیر میتوانم نمود

که خلاص شوم اگر آن تدبیر بکار نرود دست دشمن خواهم افتاد

روباه گفت که من خیلی دلم برای شما میسوزد که فقط یک راه بجهت فرار

کردن دارید ولی تا ممکن است سعی کنید هنوز این سخن در

دهنش بود که از جا جستند بواسطه صدای سگهای شکاری که

بگرفتن ایشان می آمدند گربه بواسطه آن یک تدبیر خود درخت را

بالا رفته و در شاخه نشست ملاحظه روباه را مینمود که سگها بوی

رسیده

رسیده و با هزار راه فرار از دست ایشان گرفتار شده
تکه تکه نموده خوردندش —

بدی زود میکند از برای کسی که یک علاج دارد و هم کسی که
هزار راه علاج دارد و یک علاجه خلاص شده آن کسی که
هزار تدبیر دارد و گرفتار خواهد شد —

خیال واحدی که در عصر بطور تدین و راستی انتخاب میشود
نگاهداری میکند بهترین علامت کامیابی و خوشی را و خیالهای
متعددی بی قانون شروع شده و بی عاقبت

بسی چاره دان کو بسختی بمرد   که بیچاره گوی سلامت ببرد

(۲۸) گربه و موشها —

یکی از خانه های شهری بسیار صدمه میخورد از زیادی موشها
و بالاخره گربه پیدا نمودند که هر روز چندی از ایشان را
گرفته

گرفته میخوردتا آسوده شدند —

موشها چون عمدهٔ خودرا کم دیدند بار ابر مشورت گذارده که چه تدبیر کنند برای رفع کردن گربه و نجات دادن خودشان را از دندانهای او تا بالاخره مشورت براین قرار گرفت که هیچکدام از موشها از لانه بیرون نیایند تامدتی که گربه گمان کند که تمام شده اند و بطرفی برود — گربه چون مشاهده کرد که دیگر موشها بیرون نمی آیند و بسیار گرسنه و محروم شده است تدبیری بخاطرش رسید که پاهارا بمیخی که در دیوار کوبیده بود بند نموده و معلق باشد تا موشها گمان کنند که او مرده و بیرون بیایند چون خودرا باین شکل معلق نمود یکی از موشها که از لانه بیرون آمده بود گفت آقا رفیق شما اینجا تشریف دارید من بیرون نیامده گول نخواهم خورد اگرچه شما از دنیا رحلت فرموده اید —

تجربه

تجربه می آموزد و دانا میکند شخص را —

یادآوری لازم نیست که شخص را بیاموزد که از چیز مضر احتیاط
کند بلکه خود احتیاط و اجتناب میکند آدم مارگزیده از ریسمان
سیاه میترسد چنانکه موش بحکم تجربه از گربهٔ آویزان مخوف بود
و گول وی را نخورده بخلاف آنکسی که آگاه از پیشامد سابق نیست

چه داند مردم که در جامه کیست   نویسنده داند که در نامه چیست

(۲۹) صیّاد و گنجشک —

چنانکه صیادی پهن میکرد تور خود را گنجشکی از مسافت نزدیکی
سوآل نموده که این چکار است که میکنی او جواب داد که بنای شهر
میخواهم بگذارم که پس از پهن کردن از نظر غایب شد گنجشک
خوش باور بعد از رفتن او در میان تور جست محبوس شد صیاد
دوان آمده که او را بگیرد گنجشک گفت رفیق اگر به اینطور شهر

میخواهید بسازید فقط دو سه ساکنین خواهد داشت بیشتر —
پادشاه ظالم سلطنت خود را سرنگون میکند وقتی که حکام راههای
تزویر و ظلم را پیش میکنند مملکت ترقی نکرده بلکه روی بانهدام مینهد

پادشاهی که طرح ظلم فکند — پای دیوار ملک خویش بکند

(۳۵) فرشتهٔ دریا و نجّار ——

نجاری تیشه اش افتاد در یک رود خانهٔ عمیقی و دست دعا و
تضرع پیش خدا دراز نموده که تیشه اش را باو برساند فرشتهٔ آبها
تضرعش را شنیده و تیشهٔ طلائی پیش وی آورد که اگر این است
تیشه اش بر دارد لیکن آن شخص گفت که این تیشهٔ من نیست فرشتهٔ
آب دوباره تیشهٔ نقره بوی داد که بگیرد او نیز انکار نمود
که قبول کند تا بالاخره تیشهٔ دسته چوبی آورد و آن نجار گفت
که این تیشهٔ من است پس فرشتهٔ دریا بوی عطا نمود بواسطه

(۴۲)

تدین و خداپرستی تو هرسه تیشه را بتو بخشیدم این خبر زود باطراف

منبسط شده و بسر رندی خداشناس افتاد که همین کار را بکند

تا تیشهٔ طلا را صاحب شود بنابراین در ساحل رودخانه رفته تیشه

خود را در آب انداخت و مشغول گریه و زاری شد و التماس کمک

از قادر متعال نمود فرشتهٔ بحر صدای او را شنیده و بزودی

آمد پس از تحقیق تیشهٔ طلائی از آب بیرون آورده بوی گفت که

آیا این تیشهٔ اوست بله بله بطور تعجیلانه جواب داده که همین است

همین است فرشتهٔ دریا باو گفت ای بدذات نمیتوانی کسی را

گول بزنی که از قلب تو آگاه است خداوند عالم السر و الخفیات است —

مردی که اینطور کار را میکنند گمان میکنند که خدا نیز مثل

سایرین مقصود ایشان را نمیدانند و میخواهند خداوند تبارک و

تعالی را هم مثل مردمان دیگر گول بزنند و حال آنکه نمیدانم

نه هرجای

نه هر جای مرکب توان تاختن   که جاها سپر باید انداختن

(۳۱) میمون و روباه ——

میمونی ملاقات کرد روباه را و بطور حقارت و التماس استدعا
کرد از اینکه قدری از موهای زیاد دم خود را بوی داده که
برای خود لباس ترتیب دهد چون خیلی بد با و میگذشت از کم پشمی
بجهت روباه دلیل آورد که شما از اندازه خود زیاده دم داری
همیشه نصف دست روی زمین کشیده کثیف میشود ولی روباه
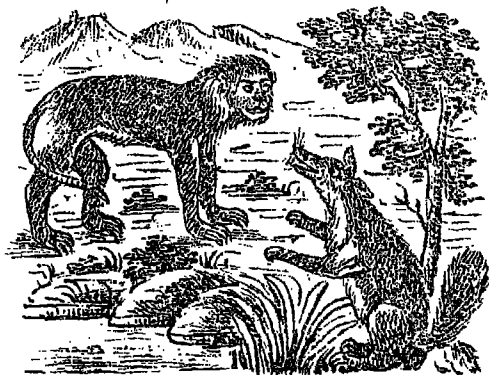
بوی جواب داده گفت اگر دوم زیاد دارم کار یم بخشش نرسیده

داده ام من بیشتر خشنودم که با دوم جاروب کنم زمین را تا بگویم

محرومم نکنم خودم را از او بواسطهٔ بخشش بر میمون —

کسی که بسیار قرض کند غمناک بسیار شود —

خیرات خیلی کم معمول است میان مردم اغلب مردمان نزد

شخص دولتمندی چون میروند که از او بطور خیرات یا قرض

پولی بگیرند محروم میشوند —

ولی مقصود عمدهٔ این درس این است که در این ضرب المثل گفته

شده است اگر میخواهی قیمت پول را بدانی برو قدری قرض کن

اگر میمون به پشم کم خود قناعت میکرد و حرص نمیداشت بار

قرض را بپشت خود نمی کشید

قناعت توانگر کند مرد را — خبر کن حریص جهان گرد را

(۴۲) خروس و الماس

خروس قشنگی که در میان خاکها برای دانه میگردید الماسی را
پیدا نموده که چنان میدرخشید که چشمش خیره شده و بطور حیرت
گفت آه تو خیلی چیز قشنگ گرانبهائی هستی ولی بدرد من هیچ
نمیخوری اگر صاحبت ترا پیدا کند بسیار خوشحال و خوشوقت
خواهد شد و چندین تومان ترا خواهد فروخت ولی پیش من نیم
ارزن ارزش ندارد من خیلی خوشحال میشدم که یکدانه
جوی لذیذ پیدا میکردم تا اینکه هزار من از تو —

(اشیاء باقیمت اند پیش خریدارشان)

چقدر این الماس ارزش داشت اگر کسی او را پیدا میکرد و
میفروخت ولی چقدر بیک دانه جو ارزش دارد برای مرغ که بخورد
و چقدر بیفایده میتواند بود از برای الماس بودن الماس پیش خروس
گفتن

گفتن سخنان حکمت آمیز است پیش مردم نادان که بجوی اورا نخرند

گویند از سر بازی چه حرفی — از وی پندی بگیرد صاحب هوش

وگر صد باب حکمت پیش نادان — بخوانند آیدش افسانه در گوش

(۳۳) ممسک و طلای مدفون

شخص حریصی تمام ملکهای خود را فروخته و پولش را طلا نموده

در گوشه دفن نمود و هر روز طلا را بر داشته تماشا میکرد محض

خوشحالی وذو باره دفن میکرد تا بالآخره دزدی از این مطلب

مطلع شده بعد از دفن کردن وی آمده طلا را دزدید چون

آن شخص روز دیگر پیش پول آمده که ببیند او را نیافت از این واقعه

نزدیک بجنون رسیده و شب و روز گریه و اوقات تلخی میکرد

همسایه اش وی را پند داده گفت چرا اینقدر غمگینی از گم شدن

چیزی که بشما هیچ منفعتی نمیرساند اگر فقط خیال بود که شما او را دارید

سنگی دفن نموده گمان کن که طلاست و باز خود را خوشحال بساز —

ممسک همیشه فقیر است و فقرش بواسطه خطای خودش است

این عادت دفن کردن پول رسم مردمان قدیم بوده که پول خود را دفن نموده

و تجارت یا مصرف دیگری نکرده بودند و نبودن پول بجهت ایشان مساوی است

ممسک که سلب نعمت خود را ز بیم کرد   از تیغ فقر پیکر خود را دو نیم کرد

(۳۴) سگ در آخور —

سگی در آخوری که پر از یونجه بود دراز کشیده گاوی نزدیک وی آمده خواست قدری یونجه بخورد آن سگ بدطبیعت حسود بلند شده و غرّش نمایان بطرف او نگذاشت که یونجه را بخورد گاو از روی اوقات تلخی با او گفت لعنت بر تو باد ای حیوان بدکینه حسود که نمیتوانی خودت بخوری و نمیگذاری آنهائیکه میتوانند بخورند زندگی کن و بگذار زندگی کنند —

چندر اغلب دیده میشود اطفال را که منع میکنند گذاشتن اغلب
همبازی ایشان کتاب یا اسباب ایشان را بر دارند در صورتی که

خودشان در آنوقت لازم ندارند و همچنین مردم وغیره و حاصل
آن است که حتی المقدور بیاران دستگیری نماید

زر و نعمت اکنون بده کان تست — که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

(۲۵) مرغها و حیوانات و موش پردا

در زمانی جنگی واقع شد میان پرنده‌ها و چهارپایان موش پردا

از آنپس جانش جز بیچیک نشده و خوشی ماند ولی در باطن
خیالی کرد که فتح از هر طرف که شد او جزو آنها شود در
اول دفعه چنین گمان کرد که مرغها فتح خواهند نمود از آن جهت
جزو ایشان شده و قدری دورتر پرید تا خوب مشاهده جنگ را

بنماید چنان دید که قشون چارپایان قریب بظفر هستند جزو
ایشان شده و بالای سر ایشان ایستاد و بالاخره چنان اتفاق
افتاد که ظفر از جانب طیور شد بواسطه شجاعت و جلادت نسر

ایشان عقاب موش پردار بجهت اینکه عمرش بی نجات دید
از ترس طیور و حیوانات چون بهر دو سمت خیانت نموده بود راه
فرار پیش گرفته و همیشه در مدت روز در سوراخها و درختهای مجوف
پنهان است مثل اینکه خجالت میکشد از اینکه خود را نشان دهد مگر
تا وقتی که آفتاب غروب نموده و تمام حیوانات و پرنده ها بخواب استراحت آرامند
خائن همیشه خجل و منفعل و ترسناک است

خائن همیشه بوده و هست در خانه ها از دو جنس مرد ها یا اشخاص
بزرگ و غیره خیانت میتواند صادر شود و از ترس یا عمداً کسی
خیانت میکند بواسطه رشوه گرفتن یا فطرةً از پستی طبیعت خود
شخص خیانت میکند در هر صورت خائن چون موش پر دار
بسبب بیوفائی پیش دوستانش ترسناک و خجل است

پسری را پدر وصیت کرد کی جوانمرد باد گیر این پند

نتیجه — اینکه خود وفا نکند   نشود خوب روی و دانشمند

(۳۶) درخت بلوط و نی —

درخت بلوط بزرگی که کنار رودخانه بود از بیخ بواسطهٔ طوفان خیلی کنده شده و در رودخانه افتاده میرفت چنانکه در روی آب دید که این چوب و شاخه هایش میخورد به نیهائی که لب رودخانه روئیده بودند —

درخت بلوط متعجب شده و از او پرسید که چطور است که من با بزرگی و سختی از طوفان افتاده ولی تو با این کوچکی و سستی ایستاده‌ئی جواب داد که من محافظت میکنم خودم را بواسطهٔ علامت خوبی که برخلاف تو نموده ام بعوض سر کشی و قوی بودن و اعتماد داشتن بر قوت خود خم میشوم تا طوفان و باد از روی من عبور کند تا توانی تمکین کن —

تمت

نفع زیادی حاصل میشود بواسطهٔ تسلیم کردن خضدیه ایستادن
در مهربانی با مردم عشیره چون خضده ایستادن و تسلیم
کردن نی خود را بطوفان —

هر آنکس که گردن بفرمان نهد
همی برنیاید که فرمان دهد

(۳۴) موش کور و باز —

بازی موش کوری را یافته و خواست او را بکشد موش
زیاد التماس نمود که او را رها کند باز بوی گفت که من هرگز
بطیور نمیدهم و چون پرداری و جنس طیوری ترا خواهم
کشت موش کور بباز گفت که شما سهو کرده اید من جز پرنده
نیستم درست نگاه ببدنم نموده ببینید من موشم و پر و بال
ندارم باز چون عذرش را دید رها نمودش و او فرار کرده

بعد از قدری طی مسافت دوباره بدست باز دیگری گرفتار

شد و تضرع و زاری نمود برای خلاصی باز گفت من امانی

بموش نمیدهم او جواب داده که من موش نیستم بلکه پرنده‌ام

نگاه ببالهایم کن آیا موش بال دارد باز مجبور شد که خلاصش

کند و موش کور بحیل خلاص شده روی بفرار نهاد و در دو

حالت راست گفته بود زیرا نه پرنده است و نه موش

همیشه باید دو تیر برای کمان داشته باشیم —

خوب است که چندین راه برای فرار داشته باشیم چون

موش کور که در هر دو جا عمرش را نجات داده و راست هم

گفته است زیرا نه تمامی پرنده است و نه تمامی موش و اگر

یک تدبیر هم داشته باشیم علاوه بر ظاهری ملاحظه باطن را هم

باید نمود —

تومو

تو موی بینی و من پیچش مو ‌‌‌   تو ابرو و من اشارتهای ابرو

(۳۸) عقاب قورباغه و موش

جنگ بزرگی واقع شد مابین موش و قورباغه برای باطلاق کوچکی که هر دو میخواستند صاحب آن شوند نزاعهایشان برخاسته بود و برای آن بالآخره قرار شد که روز دیگر هر یک از ایشان مسلح حاضر شده و جنگ کنند هر کدام دیگری را مغلوب کردند باطلاق از او باشد روز دیگر هر دو حاضر شده بانیها در دستشان بعوض نیزه و مشغول حرب کردیدند عقابی که در روی هوا میرفت ایشان را دید که مشغول محاربه هستند سرازیر شده و با پنجه اش هر دو را از زمین بر بود از فتنه و فساد خرابی در مملکت روی میدهد چنین دیده شده است که چون دو نفر بصدد فتنه و فساد نمایند هر دو بآتش فتنه سوخته و منهدم میشوند

هر که بیهوده گردن افرازد خویشتن را بگردن اندازد

(۳۹) باد و آفتاب

جنگ بزرگی واقع شد مابین باد شمال و آفتاب که آیا کدام یک از ایشان پر قوت تر هستند و قرار گذاردند که هر یک از ایشان کاری کرد که جبهٔ مرد مسافر را از دوشش بردارد قوتش او زیادتر است باد اول شروع بکار خود نمود هوا از وزش او سرد شد گرد و خاک از هر سمت بلند شد

بطوری که

بطوری که بیچاره مرد مسافر مجبور شد که جبه خود را بر سر
کشیده و بخود بپیچید بعوض آنکه از بدن خود بکند چون باد
تدبیرش بعکس نتیجه بخشید آفتاب شروع بتابیدن نمود بطوری

که از شدت گرما شخص مسافر مجبور شد که جبه بلکه رختهای
خود را هم کنده و در جستجوی سایهٔ درختی رفت —

زبان نرم و ملایم استخوان را میشکند —

چقدر ملایمت و دوستی در اعمال با قوت تر اند تا تندی و زور
و بچلو.

و بطور زیاد قلب جواب بده به ملایمی تا خشنی و تندی همیشه
تجربه شده است که مردمانی که بملایمت با سایرین رفتار میکنند
سایرین از ایشان خشنود و خودشان هم بهتر میگذرانند

بشیرین زبانی و لطف و خوشی　　توانی که پیلی بموئی کشی

(۴۵) جغد و صدف خوردنی —

جغدی زحمت میکشید که صدف بسته را باز نموده بخورد
هرچند او را نوک میزد باز نمیشد جغد دیگری نزدیک وی
آمده گفت رفیق این چیزی نیست که بتوان بزور کرد لیکن باید
از روی تدبیر او را بشکنی صدف را ببر در هوا بقدری
که ممکن است و از آنجا او را در روی تخته سنگی سرازیر نما
تا بسنگ خورده بشکند جغد نصیحت و تدبیر رفیقش را پذیرفته
با صدف در هوا پرید و از مسافت زیادی او را سرازیر
نمود

نمود آن نصیحت دہندہ خان چون نزدیک ایستادہ
بود بجس افتادن اور ار بودہ وطمعہ خود نمود ـــــ

احتیاط کن از نصیحت کنندگان کہ فقط نفع خود را میخواہند
ما نباید ہرگز گوش بہ ہیم نصیحت و تدبیر اشخاصی کہ سبب
گمراہی ما میشوند ـــــ

نصیحت چند خوب نصیحتی بود ولی تنہا نفع خودش در او بود
چون واعظان غیر متعظ کہ مردم را امر بترک دنیا و اعمال ناپسند
می کنند و خود مرتکب اعمال بد و جمع مال دنیا میشوند

ترک دنیا بمردم آموزند
خویشتن سیم و غلہ اندوزند

(۴۱) زن پیر و خدمتکارانش

خانمی چندین خدمتکار داشت کہ بر خاستہ مشغول کار
میشدند

میشدند صبح زود بواسطهٔ صدا کردن خروس خدمتکارها
چون برخاستن از خواب شیرین صبح زود دشوار میشود
متحد شده خروس را کشتند چنین گمان مینمودند که وقتی
خروس صدا نکند آنها دیگر بیدار نخواهند شد خانم
خیلی غمگین برای کشتن خروس شده چون خیال آنها را ملتفت
شد چنین حکم نمود که مجبور بند در وسط شب برخیزند

احتیاط کن از بد بدتر نیفتی -

اغلب چنین دیده شده است از غمگینی یعنی کسی که میخواهد
بتدبیر خلاص شود در غمگینی و زحمت زیادتر از او خواهد افتاد -
آرام باش از اختیار کردن ولی آرام تر باش در تغییر
دادن بهتر است که کم بکنیم پشم را تا گوسفند را -

آنچه را که خداوند مقرر کرده است تغییر او با ما نیست -

جهان آفرین گشایش دهاد که گر وی بپیوند کرد اندر گشاد

(۴۲) شیر و خرس و روباه

شیر و خرس بسختی جنگ میکردند در سر آهوی مرده که در
جنگل یافته بودند جنگ بطوری سخت شد که ایشان یکدیگر را

چنان زخمی و خونی کرده بودند که بیحس شدند هر کدام طرفی
افتادند که قابل حرکت نبودند روباهی اتفاق افتاد که از
این راه عبور نموده آن وضع را مشاهده نمود خیلی به بیشرمی

نزدیک

نزدیک آمده و در میان ایشان ایستاده غارتی را که آنها
بر سر نزاع و خود شان را زخمی نموده بودند بدر برد آن دو
جنگجو که دزد را مشاهده نمودند قابل حرکت کردن و گرفتن او
نبودند چنین بزبان آوردند ببین فایده و نتیجه جنگهامان را که
روباه بدذات آخرالامر او را برده ما هم خودمان را محروم
از خوردن او نمودیم و هم از قوت پس گرفتن آنرا از روباه هم را
گرفتن همه کشدن و محروم گردیدن است —
چقدر این افسانه مشابه حال مردم است که از شدت حرص میل
بآن دارند که هر چیزی را خودشان مالک بشوند و تقاضا هیچ چیز را
مالک نشده بلکه قسمت خودشان نیز از دستشان بدر خواهد رفت —

بخت و دولت بکاردانی نیست — جز بتائید آسمانی نیست
کیمیا گر بغصه مرده و رنج — ابله اندر خرابه یافته گنج

(۴۳) کلاغ و کوزهٔ آب ــــ

کلاغی از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده و بهر
سمت در جستجوی آب پرواز مینمود تا از دور کوزهٔ را دید
و بسمت او پرواز نمود چون پیش کوزه آمده در او نگاه کرد
قدری آب در تهش دید بطوری که نمیتوانست بخورد قدری
فکر نموده چنان صلاح دید که کوزه را سرازیر نموده آب بریزد
و چون ریختگی ممکن است بباشد لیکن این تدبیر بکار
نرفت زیرا کوزه سنگین بود و او قادر بر حرکت دادنش نبود
تا بالاخره کمی از سنگریزه نزدیک کوزه بود آنهارا برداشته دانه
دانه در کوزه افکند و باین تدبیر کم کم آب بالا آمده تا او خورد ــ
وقتی قوت دریغ کرد هوش شخص را کامیاب میکند چقدر کارها
کرده میشود بواسطهٔ هوش و ذکاوت در موقعی که از قوت عاجز
شویم

شویم ولی وجه صورتی است که تقدیر باید سر بر پای داشته
باشد چه هرگاه تقدیر الهی برخلاف تدبیر و عقل باشد او
نیز چون قوت بی ثمر خواهد بود

گه بود کز حکیم روشن رای　　برنیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودک نادان
بغلط بر هدف زند تیری

(۴۴) جوجه تیغی و مارها —

جوجه تیغی سنبلی برای خود میخواست از مارها استدعا نمود که
او را اذن دخول بلانهٔ خودشان دهند ایشان قبول درخواستش
نمود و او داخل شده و با ایشان بسر میبرد و چون قدری
گذشت آنها از تیغهای او عاجز شده و از او درخواست
بیرون رفتن نمودند او جواب داد که این مکان را کسی
ول میکند که نمیخواهد من راضیم چنانکه هستم اگر شما راضی
نیستید تشریف ببرید —

اشخاصی که بزودی رفیق پیدا میکنند زود رفیق را
با چیزهای دیگر گم میکنند —

احتیاط کن در پیدا کردن رفیقی که رفیق بد مال و جان تو را
خواهد برد بهتر است اینکه تنها باشی تا رفیق بد داشته باشی —

تا توانی میگریز از یار بد — یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند — یار بد بر جان و بر ایمان زند

(۴۵) گرگ و روباه

گرگی اغذیهٔ فراوانی در غاری پنهان نموده و خود نیز آنجا
بود روباه چون خبر از این قضیه شده بدیدن وی رفت و
هرچند تملق نمود چیزی باو نداد و او را از غار بیرون کرد
چون روباه از غار بیرون آمده نزد چوپان رفته و او را
مطلع از این قضیه نمود که گرگ در آن غار است چوپان اسلحه

برداشته

برداشته و گرگ را کشت روباه بذات داخل غار شده و بسیار خوشحال شد از صاحب شدن غذاها و گوشتهاولی آنقدر زمانی طول نکشید که چوپان از آن راه عبور نموده چون روباه را در آن غار یافت او را نیز کشت —

آذیت کننده اذیت می شود —

تدبیر بدی که شخص برای کس دیگر میکند تدبیرش بخودش اثر میکند همیشه ظالم ظلم کرده خواهد شد مثل است کسی که با شمشیر میزند با غلاف زده خواهد شد —

شر انگیز هم بر سر شر رود
چو کژدم که تا خانه کمتر رود

(۴۴) خروس و خروس —

خر و خروس در یک مکان بودند که ناگهان از جوانب شستند

بواسطه

بواسطهٔ صدای شیری که نزدیک بایشان میشد آمدن

این حیوان اطلاع داده بمردمان دیگر دید بواسطهٔ صدای

خروس چون خروس پس مشغول صدا کردن شد شیر از ترس پا بُود

بگریز نهاد خر چنین گمان کرد که شیر از ترس او گریخته است بنا

براین بوضع غضبُ و رو شجاعانه بجلدی که ممکن بُود عقب وی

برای گرفتنش دوید آنقدر دُور شد که صدای خروس شنیده

نمیشد چون شیر این وضع را مشاهده نمود خندیده و برگشت

اورا گرفت و چنانکه مشغول تیکه تیکه نمودن او بود آنحیوان

احمق میگفت افسوس که چقدر دیوانه ام من با وجود اینکه میدانستم

که او بر من غالب است به بیهودگی و حمق متکبر و شجاع شده

خودم را بدست دشمن انداختم —

غرور بیجا خطر با خود دارد —

خیلی از مردمان دیده میشود که در مجلس لاف زیادی از علوم

و صنایع زده چون بمحل تجربه میرسد هیچ نمیدانند و چون

این فخر خودشان پیشه میدانند

ای شغال بی جمال بی هنر

هیچ بر خود مزن طاوسی مکن

(۴۷) مورچه و مگس

اتفاقی صحبت افتاد بین مورچه و مگس که آیا کدام باید عمر

خود را

خود را بخوشی و عشرت صرف میکنند مگس گفت یکی از خوبیهای

من آنکه روی هر غذائی نشسته و میخورم و هر وقت کسی بیاید بروی

سرم ولی شما اگر لب ظرف هم سر غذا بروید چون کسی به بیند

شما را خواهد کشت چون قابل زود در رفتن نیستید —

ثانیاً اینکه من اذن دارم که در اطاقهای خوب و نظیف رفته

در دوشک و لحافهای خوب دراز بکشم —

ثالثاً اینکه بقدری نازنم که در صورت پادشاه یا گوشش

بنشینم ولی اگر شما در همهٔ این حالات بروید کشته خواهید شد

و من همیشه غذایم حاضر و چون شما جان از برای تحصیل غذا

نمیکشم آیا بهتر از این زندگی ممکن است کسی بکند —

مورچه جواب داد که شما بقول خودتان زحمت برای تحصیل غذا

نمیکشید چون زمستان می آید شما از شدت گرسنگی و سرما

بیحس شده میمیرد ولی من در لانهٔ گرم خود و غذاهای خوب که پیشتر

تهیه دیده ام با بچه هایم استراحت میکنیم —

نانی که بزحمت تحصیل شده است شیرین است میان مردمان نیز

دو طایفه اند ساعی و تنبل —

آنهائی که مثل مورچه زحمت کش و کارکن هستند همیشه بخوشی ایام

خود را صرف میکنند ولی آنهائی که چون ملخ تنبل اند بعضی

اوقات خوش و بعضی بد میگذرانند اگرچه اغلب تنبلها دیده

شده است که روزگار خود را بسختی و بدی بسر میبرند

تا توانی پنجه را در کار کن — راه سختی را بجو و هموار کن

(۴۸) زنجره و مورچه

چون فصل زمستان رسید و بادها شروع بوزیدن و بارانها

شروع بباریدن نمودند زنجره از نادانی که تمام عمر تابستانرا

در سرائیدن

زنجره بروزن حنجره جانوریست کوچک شبیه بملخ که شبها آواز طولانی کند و عربان صرار اللیل خوانند و بعضی گویند [illegible]

در سرائیدن صرف نموده بود و هیچ در فکر تهیهٔ زمستان نبود
از بی غذائی افسرده و صورت حال را پیش مور برده و شروع
بتملق نمودن کرده غله بعنوان قرض از او خواسته تا موقع
دروی خرمن تمام را دانه بدانه رد نماید مورچه قبول
عرضش را ننموده و گفت آیا نشنیدی که مور بهیچکس قرض نمیدهد

زیرا اگر قرض بدهد خودش هم مثل سایرین محتاج خواهد شد تو
در موقع تابستان آیا بیخبر از این ایام بودی که غله برای خود
جمع نمودی او گفت آن زمان گرم و غافل از حال همیشه

مشغول

مشغول سرائیدن و عیش بودم مور جواب داده

گفت در کارت نبینم هیچ نقص — وقت گرما خوانده حالا برقص

تهیهٔ آینده را بکشید —

شخص باید همیشه در موقع فرصت و دارندگی تهیهٔ بعد خود را دیده

و چون زنجره غافل از آینده نشود که در زحمت خواهد افتاد.

دریاب کنون که نعمت هست بدست

کاین نعمت و ملک میرود دست بدست

(۴۹) زاغ و قو ——

گله از غاز و اردک ها در مزرعهٔ گندمی هر روز آمده و گندم ها

میخوردند صاحبش مجبور شده که توری پهن نماید که آنها را

گرفته تا رفع شوند هر روز چندی از ایشان میگرفت اتفاقاً

روزی در میان آنها قوی هم در دام افتاد و گرفتار شد قو

التماس

التماس نه یادی برای رهائی نموده و ثابت کرد آمدنش
در این مزرعه برای خوردن گندم بوده. اتفاقاً جزء شده
و گرفتار شده است زارع جواب داده که تمام این حرفهای
تو راست است ولی چون با رفقای بد گرفتار شده باید
همان تنبیه ایشان را بر تو اجرا کنم ــ

رفقای بد خطرناک اند ــ

تنها بودن بهتر است تا مصاحبت کردن با رفیق بد زیرا که
موقعی با وجود بی تقصیری شما همان تنبیه و جزای ایشان گرفتار شده
و در زحمت و مشقت افتاده با آتش ایشان نیز شما میسوزید ــ

با رفیق بد اگر باشی شفیق　　هم در آن شر تو شریک باشی رفیق

(۵۰) گربه و خروس ــ

گربه میل داشت که خروس را کشته بخورد بنا بر این خروس را

بدام آورده گفت که از وجود تو جز خوردن و کثیف کردن

حیاط کار دیگری بر نمی آید بهتر است که کشته شوی تا صاحبت از

دستت خلاص شود خروس جواب داده که من کار خوبی میکنم

که هر روز صبح مردم را از خواب بیدار مینمایم تا مشغول کار
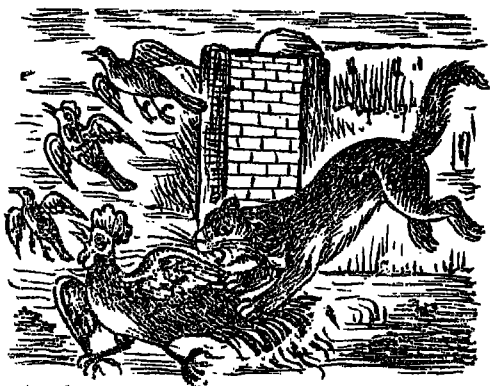
خود شوند گربه گفت ای بدذات سر همین مطلب است که من

با تو دشمنی دارم چون جیغ کشیده مردم را از خواب شیرین

بیدار نموده از دست تو خواب ندارند عقیده ات ثابت کرد

که لایق

کر لایق بندگی نیستی کسی که بدی میخواهد بکند هیچ عذری بخرجش
نمیرود و خیلی از مردم هستند که چون گربه فقط خیال اذیت دارند
و هیچ عذری را نمیپذیرند —

تا توانی ظلم را نی پیشه کن　　اندرین مطلب بسی اندیشه کن

(۵۱) دهقان و مار —

دهقانی چنانکه روز زمستانی در کشتزار مشغول گردش
بود ماری را روی برف ملاحظه نمود که از شدت سرما منجمد
و بیحس شده دهقان را ابروی رحم آمد و در خانه اش برده
پیش آتش بگذارد تا گرم شود مار چون گرم شده بهیجان آمد
سر را بلند نموده و بسمت اطفال و عیال دهقان پریده
اذیت بخواست بکند مرد دهقان از بیرون صدای
فریاد بچه هایش را شنیده و آمد که ببیند چه واقع شده است

چون

چون این را شاه دید با کمال خشم چنین گفت ای بیوفا

من بدی نمودی زندگی بر تو حرام است و جز مردن سزاواری

دیگری نداری و تبرزین را کشیده چندین تکه اش نمود

نمک ناشناس را اخش کشتن است

بعوض اینکه خوبی در تلافی اشخاص رحم شده بنمایند چون مار

قصد جان آدمی را میکنند

همیشه دشمن بدخواه را تا ممکن است باید ذلیل کرد نه رحم

گفت دهقان کهن با خرد سال   هر نمک نشناس را این است حال
ابتدا چون قابلی از جان تهی   عاقبت در قصد آن جان بهی

این نصیحت ماند از آن پیر زرد
کاینچنین اشخاص سر افکنده به

(۵۲) شیر و گاو کوهی —

در زمان قدیم وقتی گاو کوهیها اغلب بره گیر شان می آمد بخوردند شیر یکی از ایشان برخورده وی را دعوت نمود که با هم رفته و بره گیر آورده بخورند او گفت من بره را بگیرم و میل دارم که شما را در خوردنش شریک نمایم گاو کوهی قبول دعوتش را نموده و چون نزدیک منزل شیر شدند گاو کوهی ظرفها و طاوه ها و سیخها را دید که حاضر است او برگشته و گریخت شیر صدا زده گفت کجا باین تعجیل تشریف

میبرید او جواب داده که وقت در رفتن است زیرا این تهنّا
چنان مینماید که شما میخواهید بنده را عوض تره و پیل بسرما—
احتیاط کن از اشخاصی که باطناً با شما بدند—
این گاو کوهی در دامی افتاده بود ولی زود بواسطه موشی
خلاصی یافت ما نیز میتوانیم اگر چنین برایمان اتفاق بیفتد
بزودی خلاص شویم ولی اگر زود ملتفت نشویم بسختی گرفتار
شده اذیت میشویم
حق بمن گفته است هان ای داود   مشنو از خصمی تو بخصم و گو

(۵۳) پسر چوپان

پسر چوپانی گوسفندهایش را دم جنگلی برده میچرانید و دو سه بار
دروغی بگرتره میگفت گرگ گرگ باین وضع چندین دفعه
چوپان متحمل دیده که گرگ را بگیرد چون دید که دروغ میگوید

او را سرزنش نموده رفت پس از این مقدمه واقعاً گرگ آمد و او هرچند فریاد نموده گرگ گرگ هیچکس اعتنا ننموده دروغ پنداشتند و گوسفندانش را گرگ خورد —

دروغگو حرف راستش هم باور نمی شود —

هیچ چیزی گویا بدتر از دروغ خلق نشده است که سبب غصه و زحمت عدیده شده هم در دنیا هم در آخرت دروغگویان بدحال اند

راستی را پیشهٔ خود کن مدام　　تا شوی در هر دو عالم نیکنام

(۵۴) مردی پیر و پسرانش —

مردی سه پسر داشت که همیشه با هم جنگ نموده دعوا مینمودند از جنگیدن ایشان با هم پدرشان تنگ آمده و خواست که مابین ایشان را صلح دهد او پسرانش را خواسته گفت که دسته

که دسته از چوبها را بسته و هرکدام از ایشان بشکنند

چون چوبها را گرفته هیچیک نتوانستند که بشکنند پدرشان

گفت که دسته را باز نموده و دانه دانه چوبها را بشکنند

هریک از ایشان بآسانی شکستند بعد پدر بایشان فرمود

که دسته اتحاد و دوستی است چون باهم باشید هیچکس

شما را نمیتواند بشکند یعنی ظلم کند ولی چون با[illegible]

باشید مردم بآسانی شما را شکسته و منهدم خواهند نمود

پس سعی کنید که رشتهٔ دوستی را باهم بپیوندید تا هیچکس را
قوت اذیت کردن شما نباشد جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده است ید الله مع الجماعة —
در هرکاری اتحاد بهترین پیشرفت برای اوست دستهٔ چوب را
کسی نمیتواند بشکند ولی دانه دانه بآسانی شکسته میشود

آنچه بیکدست نشاید ربود
چون دو شود دست ربایند زود

(۵۵) کلاغ و روباه —

کلاغی قطعهٔ پنیری در دهن داشت و در شاخهٔ درختی نشسته بود
روباهی از دور چون این را مشاهده نمود نزدیک وی آمده
و شروع بتملق و چاپلوسی نموده بحدی که کلاغ از تعریفهای
او بیقرار شده خواست تا قارقار نماید پنیر از دهن

او افتاده روباه پنیر را برداشته خندان و رقصان از جلو

کلاغ بدر رفت —

تملق بسیار ضرر زیاد برش مترتب است —

هیچ وقت شخص نباید فریفتهٔ تملق و پذیرائی بی نهایت و بیجا نسبت

کسی شده تا ضرر به بیند

تا که ابله یافت گردد در جهان

مفلسان باشند جمله در امان

(۵۹) باز

(۳۵) باز و زارع ——

بازی متعاقب بود کبوتری را در روی مزرعهٔ گندم که ناگاه
در توری که برای کلاغها گذاشته بودند محبوس شد زارع که
از دور تماشا می نمود چون دید که باز گرفتار شده است و
در تور پرپر میزند آمده او را گرفت و چون او را میبرد که بکشد
باز التماس بسیار زیادی نمود برای خلاص و ثابت کرد که برای
گندم خوردن نیامده بود بلکه عقب کبوتر آمده بود و هیچ خیال
اذیت مزرعه نداشت که گرفتار شود زارع باو گفت که آیا کبوتر
فقیر اذیتی بتو کرده بود که قصد هلاکش را کرده بودی بواسطهٔ
ظلمش که بیتر آنی فرصت نداده سرش را برید هر رفتاری که
با دیگران میکنی خودت نیز کرده میشوی اگر رفتار بد بکسی
بکنیم خودمان نیز رفتار بد کرده میشویم اگر خوب خوب

کرده

کرده میشویم پس تا ممکن است رفتار خوب باید کرد که بخود مان
نیز رفتار خوب کرده شود

آنچه بر دیگر روا داری زکین
هم بخود باید بداری بر یقین

(۵۲) باز و بلبل

بلبلی تنها نشسته بود بر شاخهٔ درخت و مشغول بخواندن بود
بطوری که از انعکاس صوتی ظاهر کرده بود در جنگل از صدای
خوش

خوش خود باز شکاری گرسنه و منتظر طعمه بود که پیش بلبل آمد

او را گرفت بلبل گفت که این کمال بیرحمی است که تو مرا گرفته

زیرا که من یک تیکه بیشتر نمیشوم و شما از من سیر نخواهید شد

مرا رهائی ده تا رفته و طعمه های خوب برای تو بیاورم باز بوی

گفت چون من کسی که از صبح تا حال در جستجوی طعمه بوده ام

در حال تو در چنگم افتاده بمن میگوئی مرا رهائی ده بروم با

اینکه مرغهای بزرگ را گول میزنی برایم بیاوری انصاف

بده آیا دیوانگی من ثابت میشود یا نه اگر ترا رهائی دهم —

یکی نقد بهتر از پنج نسیه است —

اغلب مردم بامید اینکه چیزهای عدیده گیرشان بیاید

یک چیز نقد را رهائی داده اند و بعد همان یک چیز هم

گیرشان نیامده است —

یک مرا

یک مرد امروز ده دای نیک رو   پنج فسر دارا بتو بخشم برو

(۵۸) سگ و سایه —

سگی عبور میکرد از دم جوی بزرگی با یک تیکه بزرگ گوشت در
دهنش او سایه خودش را در آب دیده و گمان کرد که سگ

دیگری است در جوی آب با گوشت از حرص گوشت خود را
بیک سمت انداخته و در آب جست تا آن گوشت را بگیرد
چون فهمید که سایه خودش بود برگشته یافت که گوشت خود را نیز
گم کرده است

گم کرده است —

سایه را نگر تا ماده را گم کنی —

این حکایت بضد اشخاص حریص است که بسایۀ مجازی گول

خورده و گوشت حقیقی را گم میکنند

چون بظاهر اعتمادی کرده ازحقایق نه توره پیوده

(۵۹) خرس و زنبور ها —

خرس هنگام عبور گذرش بجائی افتاد که زنبور های زیادی

نگاه داشته بودند برای عسل چون خرس آنها را دید از

بدذاتی خواست تا کندو های عسل را خراب کند و عسلشان را

بدزدد زنبور ها چون مطلع شدند تمامی جمع شده و بر سر و روی

خرس افتادند چون خرس اذیت آنها را مشاهده نموده

متعجب شد که این حیوانات کوچک او را چنین زخمی نموده اند

از زیادی

از زیادی زخمها و اذیت تا ممکن بود بزودی راه فرار پیش

گرفته از آنجا بدر رفت —

زخمهای کوچک و دشمنان کوچک را نباید حقیر شمرد —

اغلب زحمات کوچک و زخمهای کوچک باعث صدمه و

مرگ میشوند و نه دشمنان کوچک را که از آنها باید بیشتر

از بزرگان احتراز نمود

پشه چو پر شد بزند پیل را   با همه تندی و صلابت که او ست

مورچگان را

مورچگان را چه بود اتفاق شیر ژیان را بدرانند پوست

(۶۰) مسافرین و خرس —

دو مرد که باهم مسافرت مینمودند چنان واقع شد که از جنگلی عبور کنند و هردو قرار دادند که هرگاه اتفاق خطری بیفتد هردو باهم باشند نه آنکه از کمک همدیگر غفلت نمایند در داخل شدن جنگل بعد از قدری راه خرس را مشاهده نمودند یکی از آن دو که زرنگ تر بود درختی را گرفته بالا رفت و دویمی چون راه فراری نتوانست فکر کند بروی زمین افتاده خود را چنین نمایاند که مرده است خرس چون پیش آمد بالای سر او رفته و قدری بو نموده گمان کرد که مرده است رفت بدون اینکه اذیتی باو برساند بعد از رفتن خرس آن یکی از درخت پائین آمده و از او پرسید که خرس بشما چه چیز گفت چونکه من مشاهده کردم او دهنش را دم گوش شما گذارده و گویا حرفی

زد او گفت خرس بمن نصیحت کرد که از رفقائی که در موقع خطر خود را
در برده و فقط سلامتی خود را میخواهند و دیگری در خطر می اندازند
بپرهیزم و با ایشان معاشرت و آمیزش نکنم ——
فقط بوعدهٔ هر کس اعتماد مکن ——
چون بوعدهٔ دروغ رفیق خود اعتماد نمودی خود را در خطر
خواهی انداخت زیرا رفقا اغلب بوعدهٔ خود وفا نمینمایند

یا وفا خود نبود در عالم
یا مگر کس در این زمانه نکرد

چون این کتاب مستطاب مسمی بانیس الاُدبا که مجمع نصایح
ومحتوی بر حکایات پسندیده نزد اولی الالباب است و مطلوب
و مرغوب اهالی مدارس جدیده واقع شده است و مشوق و مؤید
بتحصیل آنها بوده و تألیف آنرا جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم

میرزا عبد الحمید خان متین السلطنه دام اقباله العالی از انگلیسی
بفارسی ترجمه و تألیف کرده و این اوقات طالب داشته
لذا باذن و اجازه جناب معظم الیه بطبع رسید
تحریراً فی غرة ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۱۹

(اعلان)

در کارخانه آقا میرزا حسن اتمام یافت